

اصلاح اجتماع یا اهتمام به خوب‌یشتن فردی؟ این پرسشی است که قرن‌هاست ذهن متفکران را به خود مشغول کرده‌است. آیا برای یک زندگی سعادت‌مند، توجه‌به اصلاح فردی کفایت می‌کند یا باید وضعیت زندگی همگان را بهبود بخشید؟ درد و رنج‌های شخصی اهمیت واولویت دارند یا مشکلات و مصایب جمعی و همگانی؟ مصطفی ملکیان، پژوهشگر شناخته‌شده‌فلسفه‌واخلاق در ایران، سال‌هاست که بر اصالت فرهنگ تأکید می‌کند و اصلی‌ترین راه حل مشکلات را اصلاح فرهنگ به معنای اخص آن می‌داند، یعنی اصلاح درونیات هر انسان. با این همه او همواره از اصلاحات اجتماعی نیز غافل نیست و بر ضرورت آن پای می‌فشارد. او در گفتار حاضر، دو کار فوق، یعنی اصلاح اجتماعی و اهتمام به خوب‌یشتن فردی را توأمان برای یک زندگی سعادت‌مند انسانی ضروری می‌داند و تأکیدی می‌کند که این دو کار نافی یکدیگر نیست، بلکه هر دو برای یک زندگی عقلانی ضرورت دارد. متن حاضر، گزارشی از سخنرانی مصطفی ملکیان در جلسه آنالین فلسفه برای زندگی است که چهارشنبه ۲۲دی‌ماه ساعت ۲۱ در کلاب‌مانیشکو در کلاب‌هاوس برگزار شد. در این جلسه با اجرای شکوفه قشقایی و نیما آویندیا را به شد، بیژن عبدالکریمی و سروش دباغ نیز حضور داشتند. به علت محدودیت حجمی و فضا، در صفحه پیش رو تنها به گزارش سخنرانی مصطفی ملکیان اکتفا کردیم.

فرض کنید من کسی باشم که به جhti همیشه باید در راه تهران به شیراز در رفت‌وآمد باشم و به هیچ‌وجه نمی‌توانم از این سفر صرف‌نظر کنم نمی‌توانم جاده دیگری را برای رفتن از تهران به شیراز برگزینم. با این شرایط، اگر من انسانی عقلانی باشم -و فقط عقلانیت برای این جهت کفایت می‌کند- باید دو کار انجام‌دهم. بر دو تا بودن کار هاتأکید می‌کنم. از این جهت که بارها از بیانات من سوء تعبیر شده که گویا من از این دو کار، تنها به یکی قائل هستم. در حالی که تأکید می‌کنم اگر انسانی عقلانی باشم، در شرایط مذکور باید دو کار انجام‌دهم: نخست اینکه اگر ناچارم از این جاده حرکت کنم، باید به اندازه خودم و تا آنجا که در توان و وسع من هست، این جاده پر فرازونشیب و گودال‌ها و دره‌های خست‌ناک و سنگلاخی، را تعمیر کنم و در اصلاح‌مورمت آن کمک کنم و اجازه ندهم که این‌جاده با همین حالت عیب‌ناک باقی بماند. این کار اولی است که من به عنوان یک انسان عقلانی باید انجام‌دهم، زیرا من از این جاده استفاده می‌کنم، اگر اخلاقی بودم، می‌گفتم که همنوعان من هم از این جاده استفاده می‌کنند. اما فعلا تنها بر اساس عقلانیت صرف سخن می‌گویم و کاری به احکام و قواعد و معیارها و میزان‌های اخلاقی ندارم. بنابراین از آنجا که باید عمری در این جاده در رفت‌وآمد باشم، عقلانیت

اقتضای می‌کند که این جاده را تا جایی که می‌توانم، اصلاح و تصحیح و تعمیر و مرمت کنم و از هیچ کاری بی‌توجهانم. این کار باید تا آخر عمر من با همنوعان من که از این جاده استفاده می‌کنند، عیب و ایراد داشته باشد، زیرا هر چقدر هم فعالیت کنیم، این فعالیت تضمین موفقیت تام ندارد و بنابراین امکان اینکه من باید تا آخر عمر با این جاده بسازم و این جاده به کمال نرسد، هست. به همین علت باید کار دیگری کرد و آن این است که باید دست‌کم برای ائومیل خودم ضربه گیرهایی قوی فراهم کنم تا کمترین مقدار فشار کف نامدها بر جاده بدن من وارد شود.

عقلانیت در جهت اصلاح این جاده بگوئیم، ولی هیچ تضمینی در این نیست که جاده کاملاً عیب و نقص و بی‌اشکال و ایرادی باشد و به هر حال این جاده چه بسا تا آخر عمر من با همنوعان من که از این جاده استفاده می‌کنند، عیب و ایراد داشته باشد، زیرا هر چقدر هم فعالیت کنیم، این فعالیت تضمین موفقیت تام ندارد و بنابراین امکان اینکه من باید تا آخر عمر با این جاده بسازم و این جاده به کمال نرسد، هست. به همین علت باید کار دیگری کرد و آن این است که باید دست‌کم برای ائومیل خودم ضربه گیرهایی قوی فراهم کنم تا کمترین مقدار فشار کف نامدها بر جاده بدن من وارد شود.

ضرورت کاستن از درد و رنج دیگران

ما از ضرورت برای بیان مقصود خود می‌گوئیم. یک انسان عقلانی و به هر طریق اولی یک انسان اخلاقی، باید در ظرف زندگی اجتماعی خود دو کار کند. نخست اینکه باید بکوشد تا جایی که در توان دارد، جامعه را اصلاح و تصحیح کند و از اشکال‌های آن بکاهد. هر کس متناسب با میزان دارایی‌های درونی یعنی دانایی‌ها و توانایی‌ها و به ویژگی‌های شخصیتی و منش و آنچه ژنتیک به او انتقال داده و بر اساس حوادث زندگی و تعلیم و تربیت و خلاصه‌ب‌اد نظر گرفتن همه امکان‌هایی که در زندگی دارد، باید جامعه خودش را در تا جایی که در توان دارد، اصلاح کند و نسبت به درد و رنج‌ها و فسادها و سوخت‌ها و سوب‌دیرت‌ها و جهل‌هایی که در این جامعه هست، بدون حساسیت نباشد. زیرا اگر اخلاقی هم نیست، لافال عقلانی هست و می‌داند که هر چه حال باید در این جامعه زندگی کند، بنابراین هر چه این جامعه را بیشتر به صلاح نزدیک کند، خودش هم بیشتر سود می‌برد. اگر اخلاقی هم باشد که می‌خواهد برای همنوعان خودش و همه کسانی که در این جامعه زندگی می‌کنند و چاره‌ای نیز جز آن ندارد، یک وضع بهتری فراهم کند.

اینکه من برای این کار اول تأکید می‌کنم، به این دلیل است که متأسفانه بسیار مورد این سوخفهم قرار گرفته‌ام که انگار به این کار اول التفات ندارم، در حالی که بارها و بارها گفته‌ام که اول قدم در راه اخلاقی -بلکه به نظر بسیاری از صاحب‌نظران، تا آخرین قدم- کاستن از درد و رنج دیگران چنین آدمی‌ها نیست، زیرا همه این بزرگانی که در این جامعه زندگی می‌کنند و بنابراین هرگز نمی‌شود

نسبت به ظلم و ستم و بی‌عدالتی و بی‌نظمی و بی‌امنیتی و نابرابری و فقدان رفاه و آزادی و شفقت یک جامعه بی تفاوت بود و حساسیت نداشت، بنابراین من باید هر کاری که می‌توانم برای نظم، امنیت، رفاه، عدالت، برابری، برابری، آزادی و صلح این جامعه انجام‌دهم، دریغ نکنم.

نیاز به ضربه گیر داریم

اما اگر من تمام مساعی خود را صرف کنم و همه شهروندان دیگر جامعه هم همین کار را انجام‌دهند، باز هم هیچ تضمینی نیست که جامعه ما بی‌عیب و نقص باشد و بنابراین منایز به ضربه گیر داریم. این ضربه گیر فراهم کردن کار دوم ماست. یعنی باید کاری کنیم که فشار وارد ناشی از زیستن در جامعه ناسالم برای خودمان و شهروندان جامعه کمتر شود و آسیب‌های آن کمتر در درونجی برای خودمان و سایر همنوعان داشته باشد. به تعبیری که در آیین هندو به کار می‌رود، اگر جامعه متجارب یا مر داب یا باتالام هم هست، بتوانیم در این متجارب و باتالاق،

لاقل نیلوفر باشیم.

کار اول نیازمند آن است که در فعالیت‌های خودمان به آنچه در نهادهای خانواده، اقتصاد، تعلیم و تربیت، علم و فن و هنر، سیاست، قانونگذاری، اخلاق، دین و مذهب می‌گذرد، توجه

کنیم زیرا این نهاده‌ها هستند که عیب کلی جامعه را فراهم می‌کنند. اما برای کار دوم یعنی فراهم کردن ضربه گیر باید به یک سلسله چیزهایی روی آوریم که شخص خودمان را با آن چیزها مجهز کنیم. بنابراین شأن اجتماعی من، کار اول من است و شأن افراد من، کار دوم است.

علت طرح این مطلب آن است که روشنفکران و اصلاح‌گران اجتماعی ما عمدتاً به کار اول بسیار بهای می‌دهند، اما به کار دوم بهمان نمی‌دهند. یعنی به اصلاح نهاد خانواده، نهاد اقتصاد، نهاد تعلیم و تربیت، نهاد علم و فن و هنر، نهاد سیاست، نهاد قانونگذاری، نهاد اخلاق، نهاد دین و مذهب، نهاد روابط بین‌الملل و... بسیار بها می‌دهند، اما در تمام مکتوبات و آثاری که از ایشان می‌خوانیم یا می‌شنویم، به اصلاح این نهادها تأکید می‌کنند، اما به مطلب دوم یعنی ضرورت حفظ خود و در نظر گرفتن یک ضربه گیر کمتر توجه می‌کنند یا اصلاً توجه نمی‌کنند. از سوی دیگر معبود کسانی هستند که به امر دوم (یعنی توجه به خود) بها می‌دهند، اما به امر اول، یعنی اصلاح نهادهای اجتماعی هیچ توجه نمی‌کنند؛ یعنی می‌گویند خودت را برای زندگی در یک جامعه ناسالم مجهز کن، اما اینکه خودت جامعه ناسالم را اصلاح کن و تا جایی که در توان داری، به سلامت نزدیک کن، دغدغه تو نیست. بنابراین برای بیشتر روشنفکران و مصلحان اجتماعی ماجنبه اجتماعی مهم است و به جنبه انفرسانی و فردی و شخصی توجه نمی‌کنند، معبودی هم هستند که به جنبه شخصی توجه دارند، اما جنبه اجتماعی برای‌شان اهمیتی ندارد.

اصلاح اجتماعی ما را از خود کاوی مستغنی نمی‌کند

سخن من این است که این هر دو باید باهم باشد. اگر دیدید کسی در آموزش‌ها و اصلاح‌گری‌هایش در جامعه به آموزه‌های بودا به عنوان یک درمانگر و نه به عنوان بنیانگذار یک دین و مذهب تاریخی و نهادهای آموزه‌های داثو و آموزه‌های رواقیان یا آموزه‌های اسپینوزا توجه می‌کند، نباید او را تخطئه کرد. دغدغه چنین فردی این است که این آموزه‌ها به کار دوم می‌آید، اما این در هرگز نگفته کار اول را نباید کرد. او نمی‌تواند چنین آدمی‌ها کند، زیرا همه این بزرگانی که نام‌شان آمد، خودشان می‌گویند حتی اگر در اندیشه

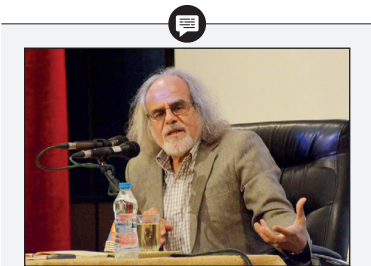
نجات خودت هم هستی، چاره‌ای جز این نداری که به امور و شؤون اجتماعی هم حساسیت بوری. بنابراین این سخنی نادرست و انتهای نپذیرفتنی و بر خلاف همه اسناد و مدارک موجود است که فریاد برآوریم کسانی که دم از رواقی‌گری و اسپینوزا و آیین داثو و آیین بودا می‌زنند، می‌خواهند مردم را به صندوق خانه‌های خودشان دعوت کنند و به ایشان بگویند که به تکمیل و استكمال نفس بپردازید و به ارتقای معنوی مشغول شوید و ریاضت بکشید و معرفت‌النفس پیدا کنید، خودتان و خودشناسی کنید و کاری به امور و شؤون اجتماعی و سیاسی نداشته باشید. این دو کار را باید باهم انجام‌دهیم، اولی ما را از دومی بی‌نیاز نمی‌کند و دومی هم ما را هرگز از اولی مستغنی نمی‌سازد.

برای کار اول یعنی برای اینکه جامعه‌ای سالم‌تر و مناسب‌تر برای حیات انسانی فراهم آوریم، همه علوم و معارف بشری موردنیاژ هستند. اما برای کار دوم یعنی برای ساختن آن ضربه گیر که هر فردی برای خودش باید آن را بسازد تا بتواند درد و رنج‌های ناگزیر را بهتر و بیشتر تحمل کند، باید از پنج منبع استفاده کند البته در ضمن اینکه تمام تلاش خود را می‌کند تا درد و رنج‌های اجتماعی را کاهش دهد. بقیه علوم و معارف بشری، بلکه همه علوم و معارف بشری، به درد کار اول می‌خورند، اما برای کار دوم، یعنی ساختن ضربه گیر، به نظر من پنج حوزه به کار می‌آیند: نخست روانشناسی یا همه شعبه‌ها و قسمت‌های مختلف آن است. به روانشناسی، آنچه روان‌درمانگری می‌خوانیم را منضم می‌کنم. یعنی منظورم این است که هم علم روانشناسی و هم فن روان‌درمانگری موردنیاژ است.

معرفت‌های لازم برای ضربه گیر شخصی

حوزه دوم معرفت‌هایی که به درد کار دوم می‌خورند، بخش‌هایی از فلسفه هستند. منظور از بخش‌هایی از فلسفه، بیشتر ۶ قسمت آن است، البته نه همه مباحث این ۶ قسمت. این ۶ قسمت عبارت‌ند از: ۱. مابعدالطبیعه، ۲. معرفت‌شناسی، ۳. فلسفه زبان، ۴. فلسفه ذهن، ۵. فلسفه عمل و ۶ فلسفه اخلاق. تأکید می‌کنم که بعضی مباحث این ۶ قسمت فلسفه به درد کار دوم یعنی جلوگیری از درد و رنج شخصی و فردی می‌خورند. به گمان من بقیه شاخه‌های فلسفه به درد این کار دوم نمی‌خورند و به درد کار اول یعنی اصلاح جامعه‌ی می‌خورند.

حوزه سوم از معارفی که به درد کاستن از درد و رنج شخصی می‌خورند، ادبیات جهانی مخصوصاً رمان شعر است. بسیاری از آنچه را که ما می‌توانیم برای خودمان به عنوان یک حفاظ و سپر در زندگی تلقی کنیم، در ادبیات به‌طور کلی و مخصوصاً در شعر و



روشنفکران و اصلاح‌گران اجتماعی ما عمدتاً به کار اول بسیار بها می‌دهند، اما به کار دوم بهمان نمی‌دهند. یعنی به اصلاح نهاد خانواده، نهاد علم و فن و هنر، نهاد سیاست، تربیت، نهاد فرهنگ، نهاد اخلاق، نهاد دین و مذهب، نهاد روابط بین‌الملل و... بسیار بها می‌دهند، اما در تمام مکتوبات و آثاری که از ایشان می‌خوانیم یا می‌شنویم، به اصلاح این نهادها تأکید می‌کنند، اما به مطلب دوم یعنی ضرورت حفظ خود و در نظر گرفتن یک ضربه گیر کمتر توجه می‌کنند یا اصلاً توجه نمی‌کنند.

نامه‌ای به تو، نه برای تو

این یادداشت تلاش خواهد کرد به این سوال پاسخ دهد که از منظر حقوق کیی‌رایت چه کسی حق انتشار نامه‌های خصوصی را دارد؟ مخاطبین نامه‌ها یا وراث نویسندگان آن؟

ارزش والای ادبی و کیفیت ممتاز هنری آثار هر چند ممکن است موجب جذب بیشتر مخاطبین گردد اما این ویژگی‌ها در کسب حمایت کیی‌رایت دخالتی ندارد و تمامی آثار ادبی و هنری با هر میزان از کیفیت هنری در صورت داشتن اصالت مورد حمایت قانون گذار است. تمامی نظام‌های حقوقی در کشورهای مختلف با احراز شرط اصالت از اثر حمایت می‌کنند. دارا بودن اصالت در آثار ادبی و هنری به این معنی است که اثر از فکر و تخیل خالق سرچشمه گرفته باشد و کیی از آثار قبلی نباشد. اغلب نامه‌های شخصی افراد دارای چنین خصوصیاتی می‌باشند و در نتیجه حائز شرط اصالت هستند. به عبارت دیگر می‌توان نامه‌های شخصی را «اثر» مورد حمایت در مفهوم قانون کیی‌رایت دانست و نویسندگان آن را «پدیدآورنده» اثر و صاحب حق کیی‌رایت دانست. در چنین وضعیتی، گیرنده نامه صرفاً مالک فیزیک نامه، جوهر، کاغذ، تمبر پستی، یا کت و ماندن آن است و نسبت به حقوق پدیدآورندگی اثر هیچ حقی ندارد. همان گونه که خریدار یک کتاب فقط مالک اوراق و کاغذهایی است که محتوی کتاب روی آن درج شده و البته نظام حقوقی اموال از او نسبت به آن نسخه فیزیکی حمایت می‌کند لیکن او از حمایت‌ها و حقوق انحصاری ناشی از کیی‌رایت‌مانند حق تکثیر، انتشار، ترجمه، اقتباس، تهیه نسخه دیجیتالی و صوتی اثر بهره‌ای نخواهد برد و این حقوق متعلق به پدیدآورنده می‌باشد.

با توجه به توضیحات فوق، حق ابراهیم گلستان به عنوان گیرنده نامه‌های فروغ فرخزاد، مالکیت فیزیک نامه‌ها است و او یا هر شخص دیگری بدون اجازه و نه فروغ حق انتشار نامه‌ها را ندارد. هر چند حقوق مادی اثر پس از ۵۰ سال از فوت خالق منقضی می‌گردد لیکن تصمیم بر انتشار یا عدم انتشار اثر منتشر نشده که از حقوق معنوی پدیدآورنده است برای همیشه متعلق به او یا وراث قانونی وی می‌باشد که در این مثال علی‌رغم منقضی مدت ۵۰ سال از مرگ فروغ و نقض حق مادی کیی‌رایتی آثار او لیکن حقوق معنوی آثار او همچنان باقی است.

در برخی کشورها مانند ایالات متحده آمریکا برای حفظ حقوق عامه در دسترسی به آثار منتشر نشده و جلوگیری از ایجاد محدودیت جامعه در دسترسی آزاد به اطلاعات و به منظور پیشبرد دانش و هنر استثنایی را در این خصوص مقرر نموده‌اند. این استثناء، استفاده منصفانه، به دنبال محکومیت قضایی نویسنده کتاب زندگی‌نامه جی. پی. سالینجر در ۱۹۸۷ به وجود آمد. ایان هملتون در این کتاب از اطلاعات مندرج در نامه‌های خصوصی سالینجر استفاده کرده بود که با شکایت متحده آمریکا مواجه شد. به موجب اصلاحیه قانون کیی‌رایت در سال ۱۹۹۲، استفاده منصفانه شامل اثر منتشر نشده نیز گردید. بنابراین اگر کسی برای اهدافی مانند نقد، تفسیر، پژوهش و آموزش از نامه خصوصی شخص مشهوری را حفظ دیگر فاکتورهای استفاده منصفانه همچون اهمیت اثر اولیه و مقدار و میزان مواد گرفته شده استفاده کند، می‌تواند در صورت شرایط نویسنده نامه یا وراث به دفاع استفاده منصفانه استناد کند. برای اثبات دفاع استفاده منصفانه در پرونده مربوط به انتشار نامه‌های خصوصی، خواننده دعوا اول باید ثابت کند که ماهیت نامه بیشتر مربوط به امور واقعی و خبرهای روز است تا خلاقیت و تخیل نویسنده. در مرحله دوم باید هدفش از این استفاده، پژوهش و تحقیق تاریخی، سیاسی، اجتماعی در مورد دوره‌ای که نویسنده نامه می‌زیسته یا در مورد شخصیت خود خالق نامه باشد. این هدف همچنین می‌تواند مقابله با دسترسی عموم به نوشته‌های فاخر باشد که وجود و انتشار آن موثر در پیشبرد مسیر علم و ادبیات و هنر خواهد بود. سوم آنکه میزان استفاده به صورت کمی و کیفی باید امتیازن برآورده کردن هدف گردآورنده نامه باشد نه بیشتر (بنابراین معمولاً انتشار کتاب متن کامل ضروری نیست) و آخر آنکه به بازار اثر لطمه وارد نشود. اگر وراث نویسنده نامه قصد انتشار داشته‌اند که نامه‌ها و خاطرات موثر خود را چاپ کنند یا حق استفاده از نامه‌های خصوصی او را به یک زندگینامه‌نویس بدهند، با انتشار نامه‌ها توسط گیرنده، این حق از آن سلب و بازار باقوتوان آن بین می‌رود.

در حقوق ایران مواد ۷۸۰ و ۷۸۱ قانون حمایت مولفان، مصنفان و هنرمندان مصوب ۱۳۴۸ تکلیف را به‌صراحت معین کرده و تنها نقل از آثارهای انتشار یافته که مورد حمایت قانون است را مجاز دانسته‌است. بنابراین مطابق قانون ایران انتشار نامه خصوصی منتشر نشده حتی در فرض استفاده منصفانه نیز ممکن نیست و انتشار اولیه آن بدون اجازه و نه هیچ شرایطی مجاز نیست. باید در خصوص مثال‌های پیش گفته، شاید بتوانیم انتشار نامه‌های صادق هدایت را به جهت آنکه در بیشتر نامه‌ها به مسائل اجتماعی و سیاسی روز اشاره شده و موضوع سیاسی و گویشت اجتماعی نویسنده را نشان می‌دهد تا حدی منطبق با استفاده منصفانه بدانیم لیکن انتشار نامه‌های عاشقانه فروغ فرخزاد و غلامحسین ساعدی که وجه شخصی، احساسی و خصوصی آن بسیار پررنگ است و بیشتر به ارضای حس کنجکاوی در مورد خلقت انسان‌های سرشناس کمک می‌کند نه آن گونه که برخی از این گردآورندگان ادعا دارند یعنی پژوهش شخصیت‌شناسی در مورد این افراد. ارضای همین حس کنجکاوی است که باعث جذب خوانندگان این کتب می‌گردد. این امر تا حدی است که به عنوان مثال انتشار کتاب «طاهر، ماهر و عزیزم» توسط خواجه‌زاده طاهر کوزه‌گرانی حتی دوستان نزدیک غلامحسین ساعدی را که از وجود چنین معشوقی بی اطلاع بوده‌اند، شگفت‌زده می‌کند و از آن می‌دارند که چنین وجهی از شخصیت ساعدی را هرگز نمی‌شناخته‌اند. انتشار نامه‌های فروغ فرخزاد که در شعر و انتخاب نحوه زندگی به بیروابیی توجه به قصاوت دیگران بوده نیز به نظر نمی‌رسد کمکی در شناخت شعر و شخصیت اجتماعی او را بدهد و نمی‌تواند از مصادیق استفاده منصفانه تلقی گردد.

۱- به نقل از سایت فراو کد خبر ۴۴۵۴۲۵۱

است منجر به رنج شود. اما این رنج‌ها در مان‌پذیر است و من می‌توانم در صورت ابتلا به آنها، علاج‌شان کنم. قسم چهارمی از رنج‌های گریز پذیر هم هست که عذاب وجدان است. وقتی من به گذشته خود رجوع می‌کنم و می‌بینم چقدر به خطاهای اخلاقی مبتلا شده‌ام، دچار عذاب وجدان می‌شوم. اما این رنج هم گریز پذیر است.

رنج‌های گریز ناپذیر

اما غیر از چهار قسم رنج گریز پذیر فوق، سلسله رنج‌هایی هم هست که گویی از آنها مفری نیست. پیش از هر چیز باید مشخص کرد آیا این درد و رنج‌های گریز ناپذیر، سودی هم دارند یا خیر. آیا پشت این رنج گریز ناپذیر، گنجی هست یا خیر؟ پاسخ این سوال را هر کس باید برای خودش روشن کند. اگر فرد با توجه به اطلاعات و تجرب و فهم و قدرت تفکرش در باید که پشت این رنج‌های گریز ناپذیر گنجی نیست، به گونه‌ای متفاوت زندگی می‌کند یا زمانی که بر اثر علم و تفکر و تجربه در باید که اگر چه این رنج‌ها گریز ناپذیرند، اما برای او سودها یا منافع هم در بر دارند. در این صورت فرد باید در باید که در آن رنج و گنج چیست. اینجا دو دسته دیدگاه وجود دارد.

راه حل‌های استعلایی برای رنج‌های گریز ناپذیر

یک سلسله دیدگاه‌ها را راه حل‌های الهیاتی یا استعلایی یا آن جهانی می‌خوانیم. این دیدگاه‌ها قائل به فایده‌هایی برای رنج‌ها یا دردهای گریز ناپذیر هستند. اما این فواید را از طریق الهیات یا امور استعلایی یا امور آن جهانی تصویر می‌کنند. دو دسته از این راه حل‌های استعلایی یا آن جهانی مشهور است: نخست راه حل‌های شرقی هستند که در تناسخ خلاصه می‌شوند. این راه حل‌ها می‌گویند درد و رنج‌های گریز ناپذیر فعلی، ناشی از زندگی پیشین است و این چنین آنها را معنادار می‌کنند. ادیان شرقی مثل آیین بودا و آیین جین و آیین هندو درد و رنج‌های گریز ناپذیر را با توسل به تناسخ توجه می‌کنند و می‌گویند اگر می‌خواهید در زندگی بعدی چنین نشود، در زندگی فعلی به گونه‌ای دیگر عمل کن. ادیان غربی با ادیان موسوی یا ادیان ابراهیمی، یعنی ادیانی که زادگاه‌شان غرب جهان است، به تناسخ قائل نیستند و به گونه‌ای دیگر این درد و رنج‌های گریز ناپذیر را توضیح می‌دهند. از نظر این «توجه‌یسه»، «عدل الهی» بهره می‌گیرند. ایشان هشت راه حل را به این کرده‌اند: گاهی می‌گویند این رنج‌های گریز ناپذیر برای آزمایش بشر است. برخی می‌گویند اینها مکافات دنیوی است، یعنی به علت کارهایی در دنیا قبل همین زندگی بدیده‌ای می‌آیند. البته گاهی هم گفته می‌شود که اینها مکافات خطاها و تخطی‌های زندگی پدر و مادر فرد است. دیدگاه سوم این است که این درد و رنج‌ها بر فرد وارد می‌شد تا از گناه دور بماند. راه حل چهارم این است که فرد این درد و رنج‌ها را می‌برد، اما از ای آن یک خبر غلطی‌تری در زندگی آن جهانی می‌بیند، آن خیر آن قدر بزرگ است که بعداً فرد از زرو می‌کند که‌ای کاش در زندگی دنیوی بیشتر از اینهارنج نمی‌برد. من نظریه پنج این است که فرد به رنج افتاده تا از این طریق

به خدازند یک‌ت شود. یعنی رنج‌ها علتی برای نزدیکی فرد به خدای می‌شوند. نظریه ششم عکس نظریه پنج است و می‌گوید این درد و رنج‌ها، معلول نزدیکی فرد به خدا هستند، یعنی وقتی انسان زیاد به خدا نزدیک شود، رنج و درد بیشتری تحمل می‌کند. البته لولاء نظریه هفتم این است که فرد از طریق رنج‌ها استفاده و استعلا می‌کنند. یعنی باید. نظریه هشتم این است که این رنج‌ها حکمتی دارد، و لولوا حکمت آن بی‌خبریم. سلسله‌ای از نظریات استعلایی، خواه شرقی و خواه غربی، هدفشان از فرضیات هستند. اگر این نظریات به‌طورفرد عقلانی آمدن، آن را می‌پذیرد و با آن رنج خود را معنادار می‌کند و کمتر از رنج‌های گریز ناپذیر آسیب می‌بیند.

شود، رنج و درد بیشتری تحمل می‌کند. البته لولاء نظریه هفتم این است که فرد از طریق رنج‌ها استفاده و استعلا می‌کنند. یعنی باید. نظریه هشتم این است که این رنج‌ها حکمتی دارد، و لولوا حکمت آن بی‌خبریم. سلسله‌ای از فرضیات هستند. اگر این نظریات به‌طورفرد عقلانی آمدن، آن را می‌پذیرد و با آن رنج خود را معنادار می‌کند و کمتر از رنج‌های گریز ناپذیر آسیب می‌بیند.

شود، رنج و درد بیشتری تحمل می‌کند. البته لولاء نظریه هفتم این است که فرد از طریق رنج‌ها استفاده و استعلا می‌کنند. یعنی باید. نظریه هشتم این است که این رنج‌ها حکمتی دارد، و لولوا حکمت آن بی‌خبریم. سلسله‌ای از نظریات استعلایی، خواه شرقی و خواه غربی، هدفشان از فرضیات هستند. اگر این نظریات به‌طورفرد عقلانی آمدن، آن را می‌پذیرد و با آن رنج خود را معنادار می‌کند و کمتر از رنج‌های گریز ناپذیر آسیب می‌بیند.

راه حل فلسفی برای رنج‌های گریز ناپذیر

را حل دوم مواجهه با درد و رنج‌های گریز ناپذیر، فلسفی و تجربی و این جهانی است و الهیاتی و استعلایی و آن جهانی نیست. این راه حل‌ها انسان را به نیروانا یا چرخه سامسارا و... راجع نمی‌دهند. هفت تا از مهم‌ترین این دیدگاه‌ها چنین هستند: نخست اینکه گفته شده انسان گناه از طریق رنج می‌آموزد و همه آموزش‌ها از طریق رنج است. دیدگاه دوم می‌گوید رنج انسان را اصلاح می‌کند. اینجا زندگی به کفرهای حقوقی تشبیه شده است، مثل فرد خاطی که از طریق مکافات اصلاح می‌شود. دیدگاه سوم که در فرهنگ غرب مشهور است و زادگاهش اسپاروس است، می‌گوید منش (character) انسان -و نه شخصیت (personality) -و از طریق رنج شکل می‌گیرد، ساخته می‌شود و تقویت می‌شود. انسان با رنج منش استوار و درست می‌یابد. دیدگاه چهارم می‌گوید انسان از طریق رنج بزرگ‌ترین فضیلت انسانی یعنی همدردی با سایر انسان‌ها و موجودات را می‌یابد. دیدگاه پنجم می‌گوید اگر رنج نباشد، انسان به خوشی و لذت و شادی و رضایت نمی‌رسد. رنج تنها نردبان رسیدن به خوشی و لذت و شادی و رضایت است. راه حل ششم می‌گوید رنج، شرط لازم برای درک لذت، درک شادی، درک خوشی و درک رضایت است. راه حل قبل، رنج را شرط پدید آمدن لذت، شادی، خوشی و رضایت می‌دانست و این راه حل می‌گوید رنج برای درک قدر (appreciation) لذت و شادی و خوشی و رضایت ضروری است. یعنی ممکن است انسان شاد یا رضایی خوش باشد، اما بدون رنج قدر، آن را در نمی‌یابد. اشاره به این راه حل‌ها برای آن تأکید بر آن است که بهتر است ماز تعلیمات امثال اسپینوزا و رواقیان و اگر یست‌انسیالیست‌ها را در نظر بگیریم، به این جهت است که رنج‌های ناگزیر استفاده کنیم، البته وظیفه اول ما اصلاح زندگی اجتماعی است.



فلسفه برای زندگی در گفتار مصطفی ملکیان

راه‌های مواجهه با رنجی که می‌بریم

رمان به دست می‌آید. چهارمین حوزه از معارف، بعضی و تأکید می‌کنم بعضی نکاتی است که عارفان همه ادیان و مذاهب و فرهنگ‌های گوناگون در طول تاریخ گفته‌اند. حوزه پنجم از آموزه‌هایی است که بنیانگذاران ادیان و مذاهب و الهیدانان تابع آنها بیان کرده‌اند. بنابراین یک ترکیب التقاطی و البته سازگار از مجموعه‌ای متشکل از عناصری از این پنج حوزه مذکور برای کاهش درد و رنج‌های ناگزیر ضرورت دارد. اما پرسش این است که‌این پنج قسمتی که می‌خواهیم با آن ضربه‌گیری برای کاستن از درد و رنج‌های شخصی و فردی فراهم کنیم، برای ما چه می‌کنند؟ البته من باوذا موافق هستم که تأسان انسان است و تا خواستن هست، درد و رنج هم هست. اما ما از این منابع برای چه استفاده می‌کنیم؟ نخست اینکه رنج‌های گریز ناپذیر از رنج‌های اجتناب‌پذیر تفکیک کنیم. این هنر اول بسیار مهم است که در پیامی این درد و رنج ناگزیر است یا گریز پذیر. کار دوم بررسی درد و رنج‌های گریز پذیر است.

راه‌های مواجهه

رنج‌های گریز پذیر به نظر من، هر یک از انسان‌ها در زندگی چهار قسم درد و رنج گریز پذیر دارند. نوع اول درد و رنج‌های گریز پذیری است که ناشی از سیاست، اقتصاد و امور اجتماعی ناسالم

است. نظام‌ها و روابط ناسالم سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، منشأ درد و رنج‌های فراوانی هستند. این درد و رنج‌ها گریز پذیر هستند، یعنی می‌توان آنها را مرتفع کرد و اجازه نداد که بیش از حد به ما فشار بیاورند. همچنین ما باید بدانیم راه‌های نادرست مواجهه با این درد و رنج‌های ناشی از روابط و نظام‌های غلط سیاسی و اقتصادی و اجتماعی چیست. این راه‌های نادرست به نظر من سه تا است.

راه نادرست نخست این است که تصور کنیم این درد و رنج‌های گریز پذیر ناشی از نظام‌های غلط سیاسی و اجتماعی و اقتصادی را با صرف نیایش می‌توان برطرف کرد. راه نادرست دوم این است که تصور کنیم با تسلیم می‌توان این درد و رنج‌های گریز پذیر را برطرف کرد. راه نادرست سوم در مواجهه با این درد و رنج‌های گریز پذیر، صرف همدردی است. همدردی با این رنج‌ها، لازم است، اما مطلقاً کافی نیست. من باید بتوانم این رنج و منشأ آن را نبود کنم. راه درست این است که اولاً منشوا مبدا و خاستگاه این درد و رنج‌ها را تشخیص دهم و سپس آن را ریشه کن کنم. نوع دوم از رنج و رنج‌های گریز پذیر، بیماری‌ها، جراحات‌ها، از آ و آسیب‌های بدنی است که بر اثر حوادث زندگی برای انسان عارض می‌شود. در اینجا نیز شکی نیست که من باید از کمک دیگران استفاده کنم تا این درد و رنج‌های خود را برطرف کنم و این دیگران شامل مثلاً پزشکان می‌شود. البته باید دقت کرد که در این درد و رنج‌هایی که از ناحیه جراحات و بیماری و آزار و آسیب‌ها، سه چیز را باید تفکیک کرد. ما وقتی به این درد و رنج‌ها مبتلا می‌شویم، گاهی از خود در رنج می‌بریم، گاهی از دوا در رنج می‌بریم و گاهی از پیامدهای درد رنج می‌بریم. خود درد، دوا درد و پیامدهای درد، سه چیز متفاوت هستند و برای علاج هر کدام، راهی متفاوت هست. قسم سوم رنج‌های گریز پذیر، رنج‌های عاطفی است. من از یک سلسله رنج‌ها از ده می‌شوم که ناشی از آن است که ما به بدرفتاری شده، ناشی از احساس تنهایی در من است، به دلیل جدافتادن از محفل دوستان پدید آمده، به علت از دست دادن عزیزانم به وجود آمده، به‌خاطر کاهش وجهه اجتماعی من است... و اینها رنج‌هایی ناشی از روابط و موقعیت‌های اجتماعی است. برخی از این رنج‌ها به علت روابط اجتماعی و شماری ناشی از موقعیت‌های اجتماعی است. هر گونه شکست و موفقیت اجتماعی، ممکن